

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

گفت‌وگو با سوزان نیمن



کریستین آر. گادسی



Nour Malas

به گفته‌ی سوزان نیمن فیلسوف، چپ‌گرایان با رها کردن مفهوم خیر و شر، خود را به خطر می‌اندازند. اگر ما از به‌کار بردن چنین زبان اخلاقی پرباری امتناع کنیم، آن را به‌طور کامل به افرادی وامی‌گذاریم که از آن برای مقاصد غیراخلاقی بهره خواهند برد. سوزان نیمن استدلال می‌کند که چپ‌گرایان باید زبان خیر و شر را به‌کار گیرند. اگر قتل بی‌رحمانه‌ی ماهیگیران، یا دختران دانش‌آموز، یا تظاهرات‌کنندگان مسالمت‌جو شر نیست، پس چه چیزی شر است؟ واژه‌ی «اقتدارگرا»^۱ برای بیان عمق این موضوع بسیار ضعیف است و حق مطلب را ادا نمی‌کند.

یک هفته اخبار واشنگتن را دنبال کنید تا ببینید واژگان معمول نقد سیاسی چقدر ناکافی به نظر می‌رسند. کلماتی مانند «اقتدارگرا» و «غیرلیبرال» سبک‌های حکمرانی را توصیف می‌کنند. آن‌ها درباره‌ی این‌که دیدن یک دولت که به سادیسم بی‌شرمانه تن می‌دهد و بی‌رحمی را برای لذت آشکار خود دنبال می‌کند، چه حسی دارد، بسیار کم می‌گویند. کلمه‌ای که بهتر از همه به کار می‌آید و بسیاری از ما چپ‌ها خود را عادت داده‌ایم که آن را به کار نبریم کلمه‌ی «شر» است.

اکراه ما بی‌دلیل نیست. مفهوم شر، یادآور موعظه‌های کلاس‌های دینی روزهای یکشنبه یا عبارت «محور شرارت» جورج دبلیو بوش است؛ عبارتی که به جا انداختن جنگ غیراخلاقی و فاجعه‌بار علیه تروریسم یاری رساند. سنتی دیرپا از ماتریالیسم، اندیشه‌های اخلاقی را برآمده از واقعیت‌های اقتصادی می‌داند و درباره‌ی ایده‌آلیسمی هشدار می‌دهد که بیش از حد دل‌مشغول پرسش‌های مربوط به ارزش‌ها و فرهنگ است. شر، لولوخورخوره‌های کودکان و انتزاع‌های بی‌فایده را به ذهن می‌آورد، نه ساختارهای اجتماعی‌ای را که می‌خواهیم به‌طور جدی تحلیل کنیم.

درعین‌حال، مطالبه‌ی چپ برای دستمزدهای مناسب، مسکن، مراقبت‌های بهداشتی و جهانی فراتر از تقسیمات طبقاتی، بی‌شک مطالبه‌ای اخلاقی است، فارغ از این‌که نظریه‌ی ما درباره‌ی سازوکارهای درگیر چه می‌گوید. ما هم سعی نمی‌کنیم این را پنهان کنیم: در واقع، جنبش‌های ما

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

اغلب وقتی بیشترین موفقیت را دارند که منافع خودِ مردم را با حس عدالت خواهی‌شان درهم می‌آمیزند و هیچ‌یک را نادیده نمی‌گیرند.

به نوعی می‌دانیم که نمی‌توانیم از زبانِ خیر بی‌نیاز باشیم، سوزان نیمن فیلسوف، در کتاب تازه‌اش شر بنامیدش: فهم دوران ترامپ^۲ استدلال می‌کند که ما به زبانِ شر هم نیاز داریم و کنار گذاشتن آن ما را خلع سلاح کرده است. نیمن معتقد است که چپ‌گرایان واژگان اخلاقی را به بنیادگرایان واگذار کرده‌اند و با این کار اجازه داده‌اند که نظریه‌ای تاریک در باب طبیعت انسان به عنوان واقع‌گرایی محض پذیرفته شود. او ریشه‌ی این نظریه را در برداشت‌های تحریف‌شده از آرای آدام اسمیت و چارلز داروین و نیز تلاشی آگاهانه و برخورداری از پشتوانه‌ی مالیِ کلان از سوی بنگاه‌های اقتصادی آمریکا برای گسترش آن می‌جوید.

نیمن از سال ۲۰۰۰ تا اوایل امسال، مدیریت انجمن انیشتین در پوتسدام آلمان را بر عهده داشت و دهه‌ها درباره‌ی شر نوشته است؛ برجسته‌ترین اثر او شر در اندیشه‌ی مدرن است. از دیگر کتاب‌های او می‌توان به درس‌گرفتن از آلمانی‌ها و چپ ووک نیست اشاره کرد. نیمن در این‌جا، با کریستن گادسی، استاد مطالعات روسیه و اروپای شرقی در دانشگاه پنسیلوانیا، نویسنده‌ی کتاب آرمان‌شهر روزمره و از نویسندگان ثابت مجله‌ی ژاکوبین گفت‌وگو می‌کند.

گادسی و نیمن درباره‌ی این گفت‌وگو کردند که چرا چپ به زبان اخلاقی نیاز دارد و واگذار کردن کامل این زبان به کسانی که بیش از همه احتمال دارد از آن در راستای اهداف غیراخلاقی استفاده کنند، چه خطرهایی دارد. آنها همچنین درباره‌ی دلایل اختلاف نیمن با بسیاری از مارکسیست‌ها صحبت کردند، و نیز درباره‌ی این‌که کارزار رسمی آلمان علیه یهودستیزی چگونه به سرکوب حامیان حقوق فلسطینیان تبدیل شد، و همچنین ذات‌انگارانه دیدن هر تجربه‌ای، از جمله تجربه‌ی طبقاتی، چه مشکلاتی دارد.

کریستن آر. گادسی: عنوان کتاب‌تان ما را به استفاده از زبانی صریحاً اخلاقی برای توصیف سیاست در عصر ترامپ فرامی‌خواند. شما می‌گویید بسیاری از چپ‌گرایان از به‌کاربردن واژه‌هایی مثل «خیر»، «شر» یا «حقیقت» احساس ناراحتی می‌کنند، چون این واژه‌ها بار مذهبی دارند. چرا زبان اخلاق برای طیف چپ، به‌ویژه در این لحظه‌ی سیاسی، ضروری است؟

سوزان نیمن: رایج است که تحقیر دولت ترامپ نسبت به حاکمیت قانون را محکوم کنیم. فراموش می‌کنیم که حاکمیت قانون تنها زمانی کار می‌کند که مردم متعهد به رعایت آن باشند، حتی اگر یک تصمیم قانونی بر خلاف منافع شخصی آنها باشد؛ و این تعهدی اخلاقی است. جیمز مدیسون می‌دانست که حتی بهترین قانون اساسی نیز بدون «فضیلت در میان مردم»، محافظتی به حساب نمی‌آمد. پدران بنیان‌گذار آمریکا کم‌تر از ما از مفاهیم اخلاقی روی‌گردان بودند؛ به‌ویژه ما که در چپ لیبرال جای داریم. بیاید این سوءتفاهم رایج را کنار بگذاریم که خیر و شر مفاهیمی دینی‌اند. شهودهای اخلاقی پیش از الهیات وجود داشته‌اند. دین واکنشی است به مسئله‌ی شر، هرچند به‌نظر من این واکنش چندان توأم با موفقیت نبوده است. هر فرهنگی، صرف‌نظر از مناسک دینی‌اش، شر را به رسمیت می‌شناسد. می‌توانید آن را «آگاهی از بی‌عدالتی» بنامید. این چیزی است که کودکان، اکثر نخست‌سالان و بر اساس یک مطالعه، حتی موش‌ها نیز از خود نشان می‌دهند. استدلال مورد علاقه‌ی من که نشان می‌دهد اخلاق بر دین مقدم است، از خود کتاب مقدس می‌آید، آن‌جا که ابراهیم از خداوند می‌خواهد بی‌گناهان را همراه گناهکاران مجازات نکند و به تلفات جانبی تن ندهد. این امر نشان می‌دهد که حتی اگر ارتباط مستقیم با خود پروردگار داشته باشید، او منبع قضاوت اخلاقی شما نیست. درست است که افراد مذهبی با به‌کار بردن مفاهیم اخلاقی راحت‌ترند، و به همان اندازه درست است که بنیادگرایان از آن مفاهیم سوءاستفاده می‌کنند. اما چرا باید اجازه دهیم کسانی قدرتمندترین ابزارهای زبان ما را مصادره کنند که کم‌ترین توانایی را برای استفاده‌ی مسئولانه از آنها دارند؟ این مفاهیم بر مردم اثر می‌گذارند، چون با شهود و عواطف عمیق‌شان پیوند دارند؛ بهتر است تحلیل شر را بیاموزیم تا آنچه را هر روز پیش چشمان می‌بینیم انکار کنیم. اگر قتل خونسردانه‌ی

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

ماهگیران، دختران دانش‌آموز یا معترضانی که مسالمت‌آمیز تظاهرات می‌کنند شر نیست، پس چیست؟ واژه‌هایی مثل «اقتدارگرا» بیش از حد کم‌رمق‌اند و حق مطلب را ادا نمی‌کنند. فکر نمی‌کنم زهران ممدانی از واژه‌ی «شر» استفاده کند، اما کمپین او بر اساس ارزش‌های اخلاقی بنا شده بود و موفقیتش را نمی‌توان تنها به ارائه‌ی طرح‌های مقرون‌به‌صرفه تقلیل داد. او به‌شدت بر مسائل عدالت، به‌ویژه این بی‌عدالتی که بیشتر افرادی که شهر نیویورک را سرپا نگه می‌دارند قادر به زندگی در آن نیستند، پافشاری کرد. و محکومیت قاطع او درباره‌ی نسل‌کشی در غزه، که در ابتدا نقطه ضعف بزرگی به شمار می‌رفت، منبع اصلی محبوبیت اوست. ما به سیاستمدارانی که هرگاه به نفع‌شان باشد از اصول خود دست می‌کشند آن‌قدر عادت کرده‌ایم که نمایش صداقت ممدانی به منبعی از اعتبار تبدیل شده و این امید را ایجاد کرده که او درباره‌ی مسائل دیگر نیز سازش نخواهد کرد. همچنین باید یادآوری کنیم که موفق‌ترین جنبش چپ‌گرا در تاریخ ایالات متحد، اگرچه تنها تا حدی موفق بود، جنبش حقوق شهروندی بود، که میلیون‌ها نفر را از رهگذر یک پیام اخلاقی روشن به حرکت درآورد.

کریستن آر. گادسی: این کتاب کوتاه، با وجود نثری روشن و روان، به مسائل پیچیده‌ی فلسفی می‌پردازد. کتاب خوانندگان را وامی‌دارد با برخی از دشوارترین مسائل نظری سیاست چپ در دو سده‌ی گذشته روبه‌رو شوند. در پس این بحث، سایه‌ی ایمانوئل کانت و گئورگ ویلهلم فریدریش هگل و تنش همیشگی میان ایدئالیسم و ماتریالیسم دیده می‌شود. برای شما، مارکسیسم به‌شدت به این ایده پایبند است که مناسبات اقتصادی تولید، مفاهیم روبنایی ما از خیر، شر، عدالت، عشق و غیره را تعیین می‌کنند. چرا چپ باید قدرت ایده‌ها را در پیگیری تغییرات مترقی خود بازپس گیرد؟

سوزان نیمن: بخش عمده‌ی کارم صرف این شده است که مسائل پیچیده‌ی

فلسفی را برای عموم مخاطبان قابل‌فهم کنم، چون معتقدم پیش‌فرض‌های فلسفی بیش از آنچه خودمان می‌دانیم در زندگی‌مان نقش دارند. عباراتی مانند «واقع‌بین باش» یا «این فقط طبیعت انسان است» را در نظر بگیرید. این‌ها، آن‌گونه که در زبان عادی به کار می‌روند، شبکه‌ای از پیش‌فرض‌ها درباره‌ی جهان را در بر می‌گیرند که ما آنها را بدیهی فرض می‌کنیم، زیرا هرگز به آنها فکر نکرده‌ایم. ماتریالیسم یکی از بنیادی‌ترین

آنهاست. من هم مثل هر کسی که از کارل مارکس آموخته، ساعت‌ها درباره‌ی تفاوت میان ماتریالیسم، ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی بحث کرده‌ام؛ درباره‌ی این‌که آیا میان مارکس جوان و مارکس متأخر تفاوت‌های اساسی وجود دارد یا نه، و این‌که چطور می‌توان با این واقعیت کنار آمد که پیش‌بینی‌های قرن نوزدهمی او محقق نشدند. حتی یک سمینار طولانی هم حق این بحث‌ها را ادا نمی‌کند، چه رسد به یک مصاحبه‌ی کوتاه. این گفته‌ی برتولت برشت، «اول شکم، بعد اخلاق»، به لحاظ ترتیب درست است. وقتی مردم گرسنه‌اند یا سرپناهی ندارند، انرژی چندانی برای تأمل درباره‌ی اخلاق ندارند. وقتی شکم‌شان دیگر قاروقور نمی‌کند، تازه به عدالت فکر می‌کنند. بزرگ‌ترین تناقض مارکسیسم این است که با طرح مطالبات عدالت‌خواهانه، یعنی ادعاهای اخلاقی، به مردم انگیزه می‌دهد، اما هم‌زمان به لحاظ نظری بنیان این انگیزه‌بخشی را تضعیف می‌کند. اندیشه‌ها می‌توانند مردم را به شکلی نیرومند به حرکت درآورند؛ اغلب هم به شیوه‌هایی نه‌چندان خوب، چنان‌که ناسیونالیسم امروز نشان می‌دهد.

من آرای ادوارد برنشتاین را که سوءتفسیر شده و از یاد رفته است تحسین می‌کنم، او یکی از بنیان‌گذاران حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. او با آن‌که وصی آثار فریدریش انگلس بود، ماتریالیسم دیالکتیکی را رد می‌کرد؛ زیرا آن را توهینی به کارگران می‌دانست، کارگرانی که درست مانند هر کس دیگری، از آرمان‌ها تأثیر می‌پذیرند. او همچنین از نخستین فمینیست‌ها و حامیان حقوق همجنس‌گرایان بود. برنشتاین نوشت: «سوسیال‌دموکراسی به کانت نیاز دارد؛ کانتی که نشان می‌دهد ماتریالیسم فریبنده‌ترین ایدئولوژی است و تحقیر آرمان‌ها و ارتقای واقعیت‌های مادی به نیروهایی قادر مطلق، صرفاً فریب‌کاری است.» عصر روشنگری اکنون چنان بی‌اعتبار شمرده می‌شود که اغلب فراموش می‌کنیم مارکسیسم زمانی نقطه‌ی اوج اندیشه‌ی روشنگری به شمار می‌رفت؛ هم از سوی مدافعان آن در اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری دموکراتیک آلمان، و هم از سوی مخالفان نازی آن. بر اساس این برداشت، سهم مارکس در این بود که تأکید کرد آرمان‌های روشنگری باید در جهان مادی تحقق یابند، نه این‌که به منافع مادی فروکاسته شوند. این تفاوتی ظریف اما مهم است. کتاب شر بنامیدش استدلال می‌کند که ما چنان شرطی شده‌ایم که ماتریالیسم را واقعیتی

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

مسلم بدانیم، نه یک ایدئولوژی. این تصور که مفاهیم اخلاقی صرفاً روبنا هستند، بر خوانش‌های خام و نادرست از آدام اسمیت و چارلز داروین تکیه دارد و میشل فوکو نیز آن را تقویت کرده است. نشان می‌دهم چگونه این برداشت‌های نادرست از اسمیت و داروین حس محتوم‌بودنی را خلق کرده‌اند که می‌توانید آن را در هر روزنامه‌ای بخوانید، بدون این‌که هرگز بپرسید آیا این‌ها گزاره‌های فلسفی قابل بحثی هستند یا خیر. از زمان پایان جنگ سرد، این حس محتوم‌بودن قدرتمندتر نیز شده است.

کریستن آر. گادسی: بیشتر افراد سکولار امروز، شر را چیزی شیطانی تصور می‌کنند؛ اما هانا آرنِت از «عادی‌سازی شر»^۳ سخن می‌گفت. شما هم کتابی پیشگامانه با عنوان شر در/ندیشه مدرن نوشته‌اید که ابعاد این مفهوم را بررسی می‌کند. بسیاری از مارکسیست‌ها استدلال می‌کنند که تصور اجتماعی ما از «شر» از زیربنای تجربه‌ی مادی‌مان از جهان برمی‌خیزد؛ اما شما می‌گویید نوعی صورت افلاطونی از شر محض وجود دارد که مستقل از واقعیت‌های اجتماعی ماست. به همین دلیل است که وقتی آن را می‌بینیم، می‌شناسیمش و این مفهوم چنین قدرتی دارد. آیا می‌توانید درباره‌ی کاربردتان از این واژه صحبت کنید؟ به عنوان مثال، قدرت بلاغی کلمه‌ی «شر» نسبت به کلمه‌ی «فجیع» چیست؟

سوزان نیمن: قدرت بلاغی کلمه‌ی «شر» را می‌توان با شمار کسانی سنجید که به آن اعتراض می‌کنند، که بیشترشان در جناح چپ‌اند. چشمگیر است که چه بسیارند کسانی که می‌گویند این واژه خطرناک است و ممکن است از آن سوءاستفاده شود؛ انگار این نکته هرگز به ذهن کسی که درباره‌ی موضوع اندیشیده نرسیده است. کلمه‌ی «فجیع» را می‌توان درباره‌ی آپارتمانی کثیف یا دوست‌پسری بد به کار برد. اگر درباره‌ی یک نسل‌کشی تنها چیزی که برای گفتن دارید همین است، دریافته‌اید نسل‌کشی چیست. من افلاطونی نیستم و باور ندارم که شر به‌طور مستقل از واقعیت‌های اجتماعی وجود داشته باشد. تا اواسط قرن هجدهم، بیشتر مردم چنین باوری داشتند. من معتقدم که شر چیزی است که آن را می‌شناسیم و می‌توانیم یاد بگیریم که آن را بهتر بشناسیم.

کار آرت نقش اساسی در روشن‌ساختن این نکته داشت که خطرناک‌ترین اشکال شر نه از سادیسم یا بی‌رحمی، بلکه از تمایل ما به همنوایی با ساختارهای نظام‌مند پیرامون‌مان و پرهیز از برهم‌زدن روالی که می‌تواند زندگی‌مان را مختل کند، ناشی می‌شوند. این که بعدها ثابت شد آرت درباره‌ی آدولف آیشمن اشتباه کرده بود، چنان که نوارهای ضبط‌شده‌ای که تا سال ۱۹۶۳ ناشناخته بودند نشان دادند، از اعتبار ادعاهایش نمی‌کاهد. تنها چند انسان که آگاهانه شروند نمی‌توانند مرتکب نسل‌کشی شوند. برای این کار، باید میلیون‌ها نفر آنان را بپذیرند.

گریستن آر. گادسی: وقتی کتاب‌تان را می‌خواندم، مدام به کتاب سپیده‌دمان همه‌چیز اثر دیوید گریبر و دیوید ونگرو فکر می‌کردم و به این که بحث‌های معاصر درباره‌ی سرمایه‌داری و سوسیالیسم تا چه اندازه به برداشت‌های گوناگون از «طبیعت انسان» متکی‌اند. شما نشان می‌دهید که محافظه‌کاران آمریکایی چگونه از پول و نفوذشان برای تأمین مالی تأسیس اندیشکده‌ها و برنامه‌های دانشگاهی در حوزه‌ی اقتصاد نولیبرال و روان‌شناسی تکاملی استفاده کردند تا از منافع اقتصادی‌شان محافظت کنند. آن‌ها از طریق بنیادها و انجمن‌هایشان از افرادی مانند میلتون فریدمن حمایت کردند؛ کسانی که می‌گفتند همه‌ی جوامع بر پایه‌ی طمع و منفعت‌طلبی بنا شده‌اند. به نظر شما آیا محافظه‌کاران به‌نوعی در به‌کارگیری ایده‌ها به‌عنوان سلاح مؤثرتر از ترقی‌خواهان عمل کرده‌اند؟ اگر چنین است، چرا؟ اما از سوی دیگر، با توجه به این که مروجان این ایده‌ها همان کسانی بودند که بیشترین نفع مالی را از آن‌ها می‌بردند، آیا این نمونه‌ای کلاسیک از تعیین روبنا بر اساس زیربنای اقتصادی نیست؟

سوزان نیمن: من کتاب گریبر و ونگرو را رهایی‌بخش یافته‌م، هرچند ای‌کاش حق بیشتری برای ژان‌ژاک روسو قائل می‌شدند. استدلال روسو باید به گوش‌شان خوش بنشیند: ما هیچ دسترسی‌ای به کردار نیاکان پیشاتاریخی‌مان نداریم، چه رسد به افکار و انگیزه‌هایشان؛ بنابراین، تصویری از طبیعت انسان را به گذشته فرافکنی می‌کنیم که با طرح‌های سیاسی‌مان سازگار باشد. سپیده‌دمان همه‌چیز در پرداختن به این استدلال اهمیت داشت؛ کتاب مرتبط دیگری هم هست به نام اختراع پیشاتاریخ اثر استفانوس گِرولانوس. دفاع از سوسیالیسم ممکن نیست، مگر با به چالش کشیدن تصوّرانی که

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

ایدئولوژی سرمایه‌داری درباره‌ی طبیعت انسان به ما قبولانده و آن را بدیهی شمرده است. بی‌تردید خوانندگان این کلمات با کسانی برخورد کرده‌اند که اصرار دارند سوسیالیسم در نظریه زیباست، اما طبیعت انسان تضمین می‌کند که در عمل کارساز نباشد. وقتی کار روی این کتاب را شروع کردم، گمان می‌کردم شیوه‌های گوناگونی که این ایدئولوژی را به خورد ما می‌دهند، صرفاً تصادف‌هایی تأسف‌بارند؛ هر توضیح دیگری بیش از حد توطئه‌آمیز به نظر می‌رسید. اما وقتی بیشتر در این باره تحقیق کردم، به‌ویژه با خواندن کتاب عالی نائومی اورسکس و اریک ام. کانوی، اسطوره‌ی بزرگ: چگونه کسب‌وکار آمریکایی به ما آموخت از دولت بیزار باشیم و بازار آزاد را دوست بداریم، فهمیدم که اسطوره‌سازی تا چه اندازه عاقلانه بوده است. بی‌تردید، منافع اقتصادی می‌توانند نقشی بزرگ در شکل‌گیری و گسترش ایدئولوژی‌ها داشته باشند. حرفم فقط این است که آن‌ها همیشه تعیین‌کننده نیستند. و درست می‌گویید که محافظه‌کاران در ترویج ایده‌ها از چپ‌گرایان بهترند؛ یکی از آثار کلاسیک محافظه‌کاری میانه‌ی قرن بیستم ایده‌ها پیامد دارند نام داشت. وقتی چپ‌گرایان بپذیرند که ایده‌ها پیامد دارند، در دفاع از آن‌ها بهتر عمل خواهیم کرد.

کریستن آر. گادسی: فصل فوق‌العاده‌ی شما درباره‌ی پروپاگاندا با خاطره‌ای از نقل‌مکان به برلین در سال ۱۹۸۲ و گوش دادن به برنامه‌های خبری آلمان شرقی و غربی آغاز می‌شود. این اخبار چه چیزی به شما آموختند؟ چرا فکر می‌کنید آمریکایی‌ها به‌ویژه در تشخیص پروپاگاندا این‌قدر ضعیف‌اند؟ و چرا فکر می‌کنید پروپاگاندا توانایی ما را برای داوری اخلاقی تضعیف می‌کند؟

سوزان نیمن: آن اخبار پس‌زمینه‌ای عالی برای خواندن کتاب رضایت ساختگی، نوشته‌ی نوام چامسکی و ادوارد هرمن، بودند که چند سال بعد منتشر شد. این‌طور نبود که هرچه آلمان شرقی پخش می‌کرد باور کرده باشم؛ اما فهمیدم که زمینه و چارچوب‌بندی، حتی بدون دروغ‌گویی عمدی، می‌تواند برداشت‌هایی کاملاً متفاوت از واقعیت بسازد. این تجربه همچنین در برابر دروغی که بعدها شنیدم واکنش‌ناامیز کرد: این که آلمان غربی بهتر از آلمان شرقی با گذشته‌ی نازی خود روبه‌رو شده بود. این روزها این افسانه‌ی آلمان غربی را در بخش بزرگی از جهان پذیرفته‌اند. در دهه‌ی ۱۹۸۰

افراد کمی در آلمان غربی این اسطوره را ترویج می‌کردند، زیرا هر کسی که دانش اولیه‌ای از زبان آلمانی داشت می‌توانست تشخیص دهد که در آن زمان این آلمان شرقی بود که با نازی‌ها تصفیه حساب می‌کرد؛ هرچند ناقص، اما بسیار بیشتر از آلمان غربی، که می‌خواست آن تاریخ را زیر فرش پنهان کند. این درس برای اندیشیدن به آمریکای دوران جنگ سرد هم سودمند است. آمریکایی‌ها در تشخیص تبلیغات سیاسی یا پروپاگاندا ضعیف‌اند، چون بزرگ‌ترین تبلیغاتی که به خوردشان داده‌اند این است که اصلاً پروپاگاندایی در کار نیست. شاید یکی از پیامدهای مثبت حمله‌ی ترامپ به رسانه‌ها و همدستی رسانه‌ها با این حمله این باشد که آمریکایی‌ها بهتر تشخیص دهند منافع سیاسی چگونه می‌توانند جهان‌بینی‌ها را شکل دهند. اما نگرانی‌ام این است که وقتی ترامپ عبارت «اخبار جعلی» را تبدیل به سلاح می‌کند، مردم را به سمت دیگری یعنی نیهیلیسم سوق دهد: هیچ خبری وجود ندارد که برای حفظ قدرت دست‌کاری نشده باشد. فکر نمی‌کنم بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های رقیب بتوانیم داوری اخلاقی واقعی داشته باشیم. ممکن است تصادفاً به گونه‌ای اخلاقی رفتار کنیم، اما اگر داوری ما حاصل تأمل نباشد، نامش داوری نیست و این به معنای بدیهی‌ندانستن اخلاقیات خودتان است. اگر با فرض‌های مختلف اخلاقی و سیاسی مواجه شوید، تفکر و تأمل بسیار آسان‌تر می‌شود. آمریکایی‌های بسیار کمی فرصت انجام این کار را دارند.

گریستن آر. گادسی: در فصلی که به اهمیت غزه اختصاص دارد، برخی ادعاهایی را که در کتاب قبلی‌تان درس‌گرفتن / از آلمانی‌ها مطرح کردید، تعدیل می‌کنید. در آلمان پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ چه اتفاقی باعث شد دنیای اطراف را متفاوت ببینید؟

سوزان نیمن: مشکلات پیش از ۷ اکتبر آغاز شده بودند؛ در سال ۲۰۱۹ به اوج رسیدند، وقتی حزب راست افراطی آلترناتیو برای آلمان (AfD) قطعنامه‌ای پارلمانی برای ممنوعیت جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم‌ها پیشنهاد کرد. این شکلی زیرکانه و در عین حال شوم از - آیا می‌توانم آن را یهودی‌شویی بنامم؟ - بود. حزب راست افراطی آلترناتیو برای آلمان با حمایت از دولت اسرائیل امیدوار بود به اتهام‌های نوفاشیسم پاسخ دهد. چطور می‌توانست فاشیست باشد، وقتی بی‌قیدوشرط از دولت اسرائیل حمایت می‌کرد؟ این کار همچنین یکی از هدف‌های اصلی‌اش را پیش می‌برد:

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

بیرون نگه داشتن مهاجران مسلمان از آلمان. هیچ‌کس این اقدام را به چالش نکشید، زیرا سایر احزاب می‌ترسیدند که کم‌تر از حزب راست افراطی آلترناتیو برای آلمان یهودی‌دوست به نظر برسند، بنابراین آن‌ها بلافاصله قطعنامه‌ای مشابه را به تصویب رساندند که نتیجه‌ی آن لغو فعالیت هنرمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و افراد دیگری بود که می‌توان آن‌ها را «نزدیک به جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم‌ها» توصیف کرد، یعنی هرکسی که از حقوق فلسطینیان حمایت می‌کند. و بسیاری از ما [حامیان حقوق فلسطینی‌ها] یهودی هستیم. این موضوع بزرگ‌ترین بحث سیاسی-فرهنگی شش سال گذشته را برانگیخت؛ بحثی که در تلویزیون، رادیو، مطبوعات و پارلمان‌ها جریان داشت. در کتاب درس‌گرفتن از آلمانی‌ها استدلال کرده بود که روند مواجهه‌ی آلمان با گذشته‌ی تاریخی‌اش کاستی‌هایی دارد، اما این کشور بیش از هر کشور دیگری در روبه‌رو شدن با شرارت‌های گذشته‌اش موفق بوده است. بحث‌های اخیر عمق این کاستی‌ها را آشکار کرد و مرا واداشت دیدگاه‌هایم را بازنگری کنم. مواجهه‌ی آلمان با گذشته‌اش این تصور را القا می‌کند که اگر با یهودیان، هر یهودی‌ای، خوب رفتار کنیم، وظیفه‌مان را در مخالفت با نازیسم انجام داده‌ایم. این برداشتی به‌شدت ساده‌انگارانه از فاشیسم است و درس واقعی نورنبرگ را نادیده می‌گیرد، درسی که می‌گوید: اهمیت پاسداری از حقوق بشر و این‌که این حقوق شامل همه‌ی انسان‌ها می‌شود، از جمله فلسطینیان.

کریستن آر. گادسی: شما همچنین در این باره نوشته‌اید که چگونه راست افراطی یهودستیزی را به سلاح تبدیل کرده است، نه تنها ترامپ در حملاتش به دانشگاه‌های ایالات متحد، بلکه حزب آلترناتیو آلمان نیز، که اخیراً تقریباً ۴۴ درصد آرای مردم را در ایالت ساکسونی-آنهالت به‌دست آورده است از این سلاح استفاده می‌کند. آنچه شما نامش را «مک‌کارتیسم یهوددوستانه» می‌گذارید، در عمل چگونه به نظر می‌رسد؟

سوزان نیمن: حزب آلترناتیو برای آلمان نمونه‌ای تمام‌عیار است، اما تنها نمونه نیست. در سال ۲۰۲۲، در برلین به‌طور مشترک کنفرانسی با عنوان «ربودن حافظه»

برگزار کردم که در آن ابزاری سازی یهودستیزی از سوی احزاب راست‌گرا در هفده کشور بررسی می‌شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت، مطبوعات ما را به یهودستیزی متهم کردند. واکنش‌ها خود گویای همان مشکلی بود که داشتیم بررسی می‌کردیم! افرادی از کار اخراج شده‌اند و پروژه‌ها، نمایشگاه‌ها یا برنامه‌هایی که قرار بود در آن‌ها حضور یابند، لغو شده است. بیشترین آسیب را مسلمانان و رنگین‌پوستانی دیده‌اند که از فلسطینی‌ها حمایت می‌کنند. آمریکایی‌ها در دولت دوم ترامپ نمونه‌های مشابهی خواهند دید. آنچه برای یهودیان چپ‌گرایی مانند من به‌ویژه خشم‌آور است این است که حتی اگر به فلسطینیان اهمیتی نمی‌دهند، چرا به نظرشان این نوع سرکوب‌ها از یهودیان محافظت می‌کند؟ برعکس، هدف قراردادن گروه‌های دیگر، به ادعای محافظت از ما، فقط یهودستیزی را افزایش می‌دهد. اگر بدگمانی بیمارگونه داشتم، به وجود توطئه شک می‌کردم.

کریستن آر. گادسی: در فصل‌تان درباره‌ی سیاست هویتی ووک، هشدار می‌دهید که چپ‌گرایان نباید ذات‌گرایی نژادی را با ذات‌گرایی طبقاتی جایگزین کنند. با اینکه طبقات اجتماعی آشکارا سیال‌اند و همه‌ی ما به گروه‌های گوناگونی تعلق داریم، فکر نمی‌کنید تفاوتی بنیادین وجود دارد میان کسانی از ما که برای گذران زندگی ناچار به کار کردنی و کسانی که می‌توانند از سود سهام و عایدی سرمایه‌ای زندگی کنند که ثروت‌شان، که اغلب موروثی است، به بار می‌آورد؟ میان صاحبان سرمایه (و وارثان‌شان) و بقیه‌ی جمعیت که برای بقا ناچارند وقت، نیروی کار یا توجه خود را بفروشند، همان به‌اصطلاح ۹۹ درصد، شکافی واقعی وجود دارد. جهان‌شمول‌گرایی چگونه می‌تواند میلیاردرها را در بر بگیرد؟

سوزان نیمن: من با ممدانی هم‌عقیده‌ام که هیچ توجیه معقولی برای وجود میلیاردرها نیست. اگر زاهدان سرسخت را مستثنی بدانیم، بیشتر ما که برای امرار معاش کار می‌کنیم، می‌توانیم یکی دو کالای لوکس را تصور کنیم که آرزو داریم توان خریدشان را داشته باشیم. اما برای هیچ‌کس ممکن نیست که یک میلیارد دلار کالا یا لذت‌های شخصی را خریداری کند؛ هدف از انباشت چنین ثروتی، اعمال قدرت سیاسی است، همان‌طور که میلیاردرها با گستاخی فزاینده‌ای این کار را می‌کنند. به‌ویژه با توجه

چپ باید کلمه‌ی «شر» را به کار ببرد

به اینکه بخش عمده‌ای از ثروت آنها به کار و تلاش دیگران وابسته است، این خود بی‌عدالتی است که هر شکلی از دموکراسی را نابود می‌کند. تفاوت‌های عمیقی بین کسانی که از راه سود سهام زندگی می‌کنند و کسانی که برای امرار معاش کار می‌کنند وجود دارد، درست همان‌طور که تفاوت‌های عمیقی بین مردان و زنان و بین افراد با قومیت‌های مختلف وجود دارد. این‌ها تفاوت‌هایی در تجربه هستند، و به همین دلیل است که شنیده شدن صداهای مختلف بسیار مهم است، اما ذاتی پنداشتن این تفاوت‌ها خطایی متافیزیکی با پیامدهای خطرناک سیاسی است. و مفهوم طبقه از زمان مارکس به قدری تغییر کرده است که اتکا به آن دیگر کارساز نیست؛ اگر به مفهومی جهانی از عدالت متوسل شویم خیلی بهتر است، مفهومی که گهگاه حتی اعضای طبقه حاکم را نیز به اقدام واهی دارد. اگر سود سهام انگلس نبود، ما اکنون کجا بودیم؟

کریستن آر. گادسی: در پایان می‌گویید که سوسیالیسم راهی برای رهایی از مخمصه‌ای است که امروز در آن گرفتاریم. می‌توانید درباره چشم‌اندازتان از سوسیالیسم صحبت کنید؟

سوزان نیمن: در کتاب قبلی‌ام، چپ ووک نیست، تعریفی هنجاری از این ارائه کردم که چپ‌بودن در روزگار ما چه معنایی دارد (یا باید داشته باشد). سه اصل میان چپ‌ها و لیبرال‌ها مشترک است: ما جهان‌شمول‌گرا هستیم، نه قبیله‌گرا؛ زیرا باور داریم پیوندها و تعهدات واقعی به خاستگاه‌ها وابسته نیستند. به تمایزی اصولی میان عدالت و قدرت باور داریم، هرچند اغلب از این تمایز سوءاستفاده می‌شود. باور داریم که پیشرفت به‌سوی جوامعی عادلانه‌تر و رضایت‌بخش‌تر اجتناب‌ناپذیر نیست، اما امکان‌پذیر است. در آن کتاب، در دوران اوج‌گیری فاشیسم، استدلال کردم که باید جبهه‌ای مردمی میان چپ‌ها و لیبرال‌ها شکل بگیرد. اما اصل چهارمی هم وجود دارد که چپ‌ها را از لیبرال‌ها متمایز می‌کند: حقوق اجتماعی، یعنی حق برخورداری از بهداشت، آموزش، مسکن، شیوه‌های عادلانه کار و فراغت، «مزایا» یا «شبکه‌های ایمنی» نیستند، بلکه حقوقی به همان اندازه مهم حقوق سیاسی سخن گفتن، رأی دادن، سفر کردن یا آزادی در انتخاب آیین هستند. من هم مثل برنشتاین معتقدم که می‌توان این حقوق را از راه

فرایندهای دموکراتیک به دست آورد. به‌خوبی می‌دانم که در شرایط کنونی، این حرف ممکن است آرمان‌گرایانه به نظر برسد. کتابم تلاشی است برای کمک به دگرگونی‌های مفهومی‌ای که باید رخ دهند تا انقلابی مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر شود. در جهانی که تا بن دندان مسلح است، هر راه دیگری بیش از حد خطرناک است.

منبع: ، ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۶، منبع: مجله‌ی اینترنتی [ژاکوبین](#)^۴

¹ Authoritarian

² *Call It Evil: Understanding the Trump Era*

³ Banality of evil

^۴ ترجمه‌ی این مصاحبه با مدل‌های زبانی هوش مصنوعی انجام شده و ویرایش ترجمه را شیرین کریمی انجام داده است.